

## دین و بنیادهای دموکراتیک

□

سیدمحمدناصر تقوی

■

پیروزی انقلاب اسلامی، موجب شکل‌گیری ساختاری از حکومت در ایران شد که با معیارهای رایج در علم سیاست سازگاری نداشت. به دیگر سخن نظام جمهوری اسلامی که بر پایه دین استوار بود، پارادایمی از سیاست و حکومت را نشان می‌داد که مبنای آن ارزش‌های دینی بود. امری که پیش از آن در گفتمان سیاسی جایگاهی نداشت. در گذار تاریخی بشر همواره مجموعه‌ای از مکاتب سیاسی را که هر یک الهام بخش ساختار ویژه‌ای از حکومت و ایده‌های سیاسی‌اند تجربه کرده است؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد هرگاه یکی از مکاتب یاد شده از رونق می‌افتاده، مکتب دست ساخته دیگری که ریشه در الحاد و مادیت داشته و هدفی جز مواجهه با آموزه‌های تعالیم پیامبران نداشته شکل گرفته است. پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت مردم‌سالاری دینی، نتیجه چالش اساسی اندیشه اسلامی با مکاتب خودساخته بشری است.

موفقیت انقلاب اسلامی در عینیت بخشیدن به مردم‌سالاری دینی، خود نشانی

آشکارا بر پوچی لیبرالیسم و به تبع آن، دموکراسی غربی است. از دیگر سوی تجربه مردم سالاری دینی در ایران موجب تحولات اساسی در منطقه و جهان گشته است. در فرصت کنونی که ناکارآمدی دموکراسی غربی در تئوری و عمل نمودار شده است، ضروری است الگوی «مردم سالاری دینی» را مورد تبیین دقیق تر قرار دهیم.

آن چه در تبیین نظریه مردم سالاری دینی «مهم است، این است که ضمن توجه به رویکردهای گوناگون، صحت و سقم دیدگاهها در پرتو آموزه های دین اسلام مورد ارزیابی قرار گیرد. از سوی دیگر با توجه به چالش جدی آموزه های دین اسلام با لیبرالیسم غربی، نظر به مردم سالاری دینی، نه تنها الگو گرفته از دموکراسی غربی نیست، بلکه با آن تمایز جدی دارد.

اگر نگاهی تطبیقی به مردم سالاری دینی و دموکراسی غربی بیفکنیم، تمایز آن دو را در عرصه مبانی، ساختار و هدف ملاحظه خواهیم کرد. دموکراسی غربی به رغم تحول مفهومی و ساز و کارهای آن از یونان باستان تا امروز، باید اذعان کرد که همواره بر اصولی ثابت که ریشه در اندیشه سوفسطایی یونان باستان داشته، مبتنی بوده است. از این رو نویسندگان غربی معمولاً رخدادهای سیاسی در کشورهای جهان سوم را تنها با معیارهای غربی ارزیابی و آن را غیر دموکراتیک می خوانند.

تأکید بر این رویکرد که مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی در تعارض است، مستلزم خلق مفاهیم جدید و نظریه هایی است که در تبیین تئوریک آن کامیاب باشد. اثر حاضر گامی است که نویسنده در خلال آن کوشیده است، نظریه مردم سالاری دینی را مورد مذاقه قرار داده و از خلط و التقاط آن با گونه غربی پرهیز نماید.

#### ◀ از این پژوهش بهره های زیر حاصل شده است

□ **بهره اول:** دموکراسی در منظر اندیشمندان و نویسندگان مغرب زمین به اعتبارات مختلف تقسیم بندی و مدل سازی شده است. برخی با لحاظ گستره تاریخی و نمونه ها، بعضی با توجه به احساس و نوع عمل رأی دهندگان، گروهی بر اساس میزان پایداری و ناپایداری حکومت دموکراتیک، دسته ای بر طبق ویژگی های جامعه پذیرنده دموکراسی و افرادی نیز با عنایت به اصلی ترین آبخورهای تأثیر پذیری فکری و نظری و... به ارائه تقسیم بندی از دموکراسی اقدام کرده اند. همین امر باعث می شود که ما در این بازار الگوها و مدلها در عین اینکه در هر تقسیم بندی خاص از دموکراسی معطوف می شویم اما با این حال



به دنبال حد نصابها و حداقلهایی برای تعریف دموکراسی و حکومت دموکراتیک باشیم.

□ **بهره دوم:** مطرح ترین نوع دموکراسی معاصر، دموکراسی لیبرال بوده که خود، مراحل تطور و تحول را پشت سر گذاشته است. دموکراسی لیبرال که حاصل پیوند لیبرالیسم و دموکراسی بوده است به اقتضای تناقضات ذاتی میان اصول لیبرالی و اصول دموکراسی همچنان نتوانسته اصلی ترین مفاهیم خود را با هم جمع کند. در این میان به جهت تفوق بیشتر لیبرالیسم بر دموکراسی عملاً شاهد آن بوده ایم که «برابری» در پای «آزادی» قربانی شده است.

□ **بهره سوم:** مهم ترین پیش فرض تعیین کننده در چگونگی نگاه به مردم سالاری دینی و ارائه تعریف از آن، نوع نگاه و تعریف از دین است. در مباحث مربوط به دین دیدیم که نزد دو گروه مردم سالاری دینی به عنوان نوع خاصی از حکومت، بی معنی خواهد بود. گروه اول کسانی که دین را امری شخصی و احساسی دانسته و میان حوزه سیاست با دین تباین قائل هستند و گروه دوم نیز کسانی می باشند که مردم را صرفاً ابزاری برای حکومت پنداشته که بجز «پذیرش»، هیچ فاعلیت سیاسی برایشان متصور نیست.

□ **بهره چهارم:** دو گروهی که گفته شد مردم سالاری دینی در نزد آنان - با توجه به نوع نگرش آنها به دین - معنی دار نیست در یک امر با هم مشترکند و آن اینکه هر دو گروه، دموکراسی را صرفاً روش و شیوه ای برای حکومت می انگارند. لذا در نزد گروه اول مردم سالاری دینی و غیردینی ندارد و در خوشبینانه ترین قضاوت های این گروه بیشترین چیزی که می توان گفت این است که روش دموکراتیک و شیوه حکومت دموکراسی در کشوری جاری باشد که غالب مردمان آن دیندار هستند که در این حالت نیز «مردم سالاری دینی» یک واژه تسامحی است چون وصف غالب شهروندان آن نوع حکومت است نه وصف حکومت. در نزد گروه دوم نیز به خاطر این که حکومت دینی فاعلیت تام در تمامی عرصه ها و حوزه های سیاسی اجتماعی دارد و مردم هم موظفند این فاعلیت را بپذیرند، اگر این دموکراسی - به مثابه صرفاً روش اعمال هدایت دینی - قابلیت جایگزینی داشته باشد و از طریق دیگری به جز این بتوان اهداف حکومت را تحقق بخشید، می توان روش دیگری را برگزید. چرا که در این نگاه، روش های دموکراتیک برای رسیدن به اهداف دین، «طریقت» دارد و نه موضوعیت.

□ **بهره پنجم:** مناسب ترین تعریف از دین که اوج تلائم با عناصر دموکراتیک را دارد، تفسیر اجتهادی از دین است. این تفسیر از دین، مردم سالاری را نه محدود به روشها که در بنیادها می داند و معتقد است اسلام شیعی نه تنها دارای پتانسیل های تحقق دموکراسی که دارای

عناصر دموکراتیک است و میان آموزه‌های دینی و مؤلفه‌های دموکراتیک همگرایی تامی وجود دارد. در این نظریه دین در فرایند سیاست و حکومت شأن نظارتی دارد نه شأن اجرایی. حضور دین با نظارت مقتدرانه، روالمند و نهادینه‌اش یک حضور استراتژیک است اما این به معنای سلب فاعلیت سیاسی اجتماعی مردم نیست. بلکه در منطقه الفراغهایی گسترده فاعلیت اصلی با مردم است.

□ **بهره ششم:** تاریخ و تجربه دموکراسیها نشان داده است که دموکراسی همواره در پیوند با سنتها، آداب، تاریخ و تمدن جوامع بوده است. به همین دلیل نظریات بسیاری از اندیشمندان غربی در دهه‌های اخیر بر «بومی سازی دموکراسی» قرار گرفته است. بومی سازی قاعده‌ای کلی است که با نفی دموکراسی تقلیدی، در آن عناصر دموکراتیک در هماهنگی با خصوصیات بومی و فرهنگی هر جامعه به درجه‌ای از استواری رسیده و به جای دموکراسیهای صوری و متزلزل، شاهد «دموکراسی پایدار» هستیم. مؤلف در این نوشته با تأیید و تأکید بر این قاعده، به انطباق این مفهوم بر مصداق جامعه ایران معطوف شده است. جامعه‌ای که از جمله مهم‌ترین سنتهای هویت‌بخش او هویت دینی است.

□ **بهره هفتم:** علاوه بر ضرورت و فایده بومی سازی دموکراسی، به دلایل دیگر نیز گفته شد که دموکراسی معاصر غرب نمی‌تواند نمونه امیدآفرین و ضایت‌بخشی برای الگوگیری باشد. چرا که هم‌اینک این نوع دموکراسی نتوانسته است جدی‌ترین آفات و بیماریهای مزمن و نورسیده خود را درمان و ترمیم کند. نویسنده اصلی‌ترین آسیب‌ها و آلام این دموکراسی را از نگاه متفکران و نویسندگان مغرب‌زمین ذکر کرده می‌گوییم: پایست از این تجربه ناموفق غرب درس بگیریم.

□ **بهره هشتم:** از آنجا که گفته شد در دموکراسی لیبرال و دموکراسی دینی، چارچوب حاکم ارزشی بر این دو نوع حکومت بسیار تأثیرگذار هستند، بیشترین تفاوت‌های این دو حکومت در تأثیرپذیری شاخصه‌های اختصاصی هر یک از این چارچوب‌های ارزشی می‌باشد. در لیبرال دموکراسی چارچوب ارزشی حاکم، اصول و ارزشهای هویت‌بخش لیبرالیسم است و در مردم‌سالاری دینی ارزشهای دینی. بنابراین یکی از تفاوت‌های اصلی شهروند دموکراسی لیبرال با شهروند مردم‌سالاری دینی در نوع تعهد آنهاست. یکی متعهد به اصول و ارزشهای لیبرالیستی است و دیگری متعهد به ارزشهای دینی.

□ **بهره نهم:** با توجه به اینکه سعه و ضیق ارزشهای دینی و تعریف دقیق آن می‌بایست به روشنی از وضوح برخوردار باشد تا چارچوب ارزشی ذکر شده نیز دقیقاً منضبط و مشخص



گردد و از سوی دیگر از آنجا که با تفاسیر مختلفی از دین و قرائت‌های متفاوتی از متون مواجهیم، بیان شد که نباید و نمی‌توان وجود این تفاسیر متعدد را به بهای ابهام در چارچوب ارزشی حاکم بر مردم‌سالاری دینی توجیه کرد و به بهانه وجود قرائتهای مختلف از دین از خیر - و یا شر! - آن چارچوب گذشت. از همین رهگذر بود که جداگانه درنگی بر مبحث «قرائت رسمی از دین» صورت گرفت.

□ بهره‌دهم: در این تحقیق همچنین اصلی‌ترین شاخصه‌های دموکراسی لیبرال و مردم‌سالاری دینی به طور جداگانه با یکدیگر مقایسه شد.

□

## مبانی و مشروعیت سیاسی در نظام اسلامی

محمدحسن روزبه

■

موضوع مشروعیت نظام سیاسی از جمله دغدغه‌های هر فرد و هر جامعه‌ای می‌باشد از آنجا که حکومت فراگیرترین نهادی است که زندگی فردی و اجتماعی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و حتی با مرگ و زندگی انسان ارتباط پیدا می‌کند انسانها در صدد آنند که بهترین و عاقلانه‌ترین نوع آن را برگزینند عنصر هویت بخش و اساسی هر حاکمیت و حکومتی مسأله فرماندهی و فرمانبری یا همان مشروعیت است همه نظامهای حکومتی سعی بر این دارند که فرآیند فرماندهی و فرمانپذیری را به گونه‌ای توجیه کنند تا کمترین اعمال زور صورت گیرد و این کار ممکن نیست جز از طریق توجیه‌پذیر نمودن فرایند فرماندهی و فرمانبری به گونه‌ای که مردمان احساس حقانی بودن فرمانهای حکومت را بنمایند اقناع شهروندان به دو صورت امکان‌پذیر است یا اقناع احساسی یا اقناع ذهنی و عقلی است. معمولاً زمانی که حکومتی کار آمد باشد؛ یعنی به گونه‌ای عمل نمایند و محصول کار ویژه‌های آن طوری باشد که احساس رضایتمندی در شهروندان ایجاد نماید طبیعتاً مردمان با رغبت بیشتری فرمانهای حکومت را پذیرا می‌شوند و اما اقناع ذهنی و عقلی مبتنی بر نظام دانایی و اندیشگی خاصی است که هر نظام سیاسی برای توجیه فرآیند فرماندهی و فرمانبری ارائه می‌دهد. هر نظام دانایی بر سه پایه اساسی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی

فکر اسلام

سال یازدهم / شماره اول



۲۳۰

استوار است پرسش محوری که این پژوهش به دنبال پاسخگویی به آن می‌باشد در همین رابطه است که مبانی مشروعیت در نظام اسلامی چه چیزهایی می‌باشند؟ به تعبیر دیگر نظام دانایی و پایه‌های اساسی آن در نظام اسلامی چگونه ترسیم شده است؟ و براساس آنها چه نوع مشروعیتی عقلانی و توجیه‌پذیر است؟ نظام اسلامی همانگونه که از نامش پیداست مبتنی بر نظام دانایی است که اسلام معرفی کرده است اسلام نظر خاصی به معرفت و هستی و انسان دارد که از خلال آنها مبانی مشروعیت نظام به دست می‌آیند و وحی الهی به عنوان برترین منبع معرفت، افق بی‌نهایتی از غیبت و سکوت به روی انسان می‌گشاید که در آن از عالم و آدمی خبر داده می‌شود که ماده و معنا، جسم و جان در کنار هم از آیات و نشانه‌های خداوند واحد و آفریننده است که حاصل آن هستی‌شناسی و انسان‌شناسی توحیدی است از این دیدگاه عقل به مثابه وحی درونی و وحی به مثابه عقل بیرونی منبع کشف و تنظیم مقاصد الهی و مصالح بشری به شمار می‌روند. دو دیدگاه توحیدی همه‌عالم و آدم از خدا و مخلوق او پند پس او خالق و مالک آنهاست و به همین دلیل صاحب اختیار هم هست بنابراین هیچ کس و هیچ چیز نسبت به کس یا چیزی حقی ندارد مگر اینکه خداوند او را صاحب حق کرده باشد حق فرماندهی هم از آن اوست و کسی جز او نمی‌تواند تکلیف فرمانبری را از انسانها توقع داشته باشد خداوند تنها مرجع وضع قوانین تشریعی است و تنها او حق امر و نهی دارد و می‌تواند انسانها را مکلف سازد و همو غایت تشریعی انسان را عبودیت قرار داده است و راه عبودیت را در ایمان و عمل صالح داشته است و ایندو رارهن‌پذیرش «ولایت الهی» قرار داده است ولایتی که همه‌حوزه‌های زندگی از جمله حوزه سیاست را نیز دربر می‌گیرد. بنابراین تنها حکومتی که متصل به ولایت الهی باشد از مشروعیت برخوردار است. بنابراین مشروعیت حکومت و حاکمان و حق فرماندهی منوط به اجازه شرع و در حد و دقوانین و ضوابط آن است هیچ حکومتی و هیچ حاکمی خارج از این محدوده مشروعیت ندارد.

حق فرماندهی در عصر حضور معصوم با نص خاص به آنها تفویض شده است و در عصر غیبت ولایت از آن اسلام شناسان پارسا و مدیر و مدبر است، به غیر از اینها غصب ولایت الهی است و مشروعیت ندارد. حاصل کلام این که خداوند منشأ حق و مصدر تشکیل امت واحده حول محور ولایت الهیه است.

